

## روسیه و قفقاز جدید

دیوید ای. مارک

ترجمه ساناز طبرستانی

چکیده: این مقاله به بررسی وضعیت کشورهای ناحیه قفقاز و مشکلات داخلی و خارجی آنها در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی می‌پردازد و دیدگاه‌ها و سیاست‌های روسیه را نسبت به این کشورها مورد بررسی قرار می‌دهد. مسایلی چون بحران قره‌باغ، روابط آذربایجان و ارمنستان، مسأله نفت دریای خزر، مسأله آبخازیا در گرجستان و جنگ داخلی این کشور، مسأله دخالت‌های بین‌المللی در منطقه و موضع روسیه در قبال آنها مورد بررسی قرار گرفته است و پیش‌بینی شده که سه دولت اصلی قفقاز به موجودیت خود ادامه خواهند داد و احتمالاً همکاری‌های منطقه‌ای خواهند داشت اما پذیرفته‌اند که روسیه را به عنوان یک بازیگر مهم در این منطقه باید مد نظر قرار دهند. مقاله، ترجمه‌ای از یک نشریه معتبر انگلیسی به زبان و به قلم یکی از مقامات بازنشسته وزارت امور خارجه آمریکا است.

تبدیل پانزده جمهوری تشکیل دهنده اتحاد شوروی سابق به دولت‌های مستقل در دسامبر ۱۹۹۱ سه کشور مستقل جدید را در قفقاز ایجاد کرد: ارمنستان، آذربایجان و گرجستان طی پنج سال گذشته، این سه کشور آشفتگی‌های سیاسی و اقتصادی گوناگونی را تجربه کرده‌اند. در واقع دو کشور نخست از سال ۱۹۸۸ تا اواسط سال ۱۹۹۴ بر سر سرنوشت منطقه خودمختار قره‌باغ کوهستانی در آذربایجان درگیر جنگی خونین بودند. وضعیت این منطقه که اکثریت جمعیت آن

ارمنی هستند هنوز نامشخص است. گرجستان نیز دوره‌های جنگ‌های داخلی و همچنین جدایی بالفعل دو منطقه اقلیت‌های قومی، آبخازیا و اوستیای جنوبی را - که هر دو توسط کناره جنوبی رشته کوه‌های سر به فلک کشیده قفقاز احاطه شده‌اند - تجربه کرده است. در سراسیبه‌های شمالی قفقاز، در درون فدراسیون روسیه، نارضایتی بسیاری وجود داشته است، اما فقط در چچن عملیات نظامی گسترش پیدا کرده است.

جامعه بین‌المللی علاوه بر تأمین کمک انسانی به جمعیت فقیر و حدود ۱/۳ میلیون پناهنده در قفقاز تلاش کرده است تا حدی ثبات سیاسی را بر پایه اصول یکپارچگی منطقه‌ای و اقتدار رسمی دولت‌های شناسایی شده (آذربایجان و گرجستان) به منطقه بازگرداند. به بیان دقیق‌تر سازمان ملل یک نیروی نظامی ناظر را در آبخازیا مستقر و مذاکرات بین‌المللی را به منظور رفع این منازعات هدایت کرده است. سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) هیأت بزرگی را در تفلیس برای توجه به مشکلات گرجستان تشکیل داده است. این سازمان همچنین در ابتدای سال ۱۹۹۵ یک گروه کمک کوچکتر را به چچن اعزام کرد تا ارتباط میان طرف‌های درگیر را تسهیل کند. سازمان امنیت و همکاری اروپا طی سالیان متمادی تلاش کرده است تا میان گروه‌های درگیر در قره‌باغ کوهستانی نوعی توافق بر پایه حل و فصل سیاسی اختلافات به وجود آورد، تا بعدها احتمالاً این سازمان را قادر سازد تا نخستین نیروی حافظ صلح خود را به یک منطقه بحران زده اعزام کند. تشکیل دومین هیأت نمایندگی سازمان امنیت و همکاری اروپا در سپتامبر ۱۹۹۵ در تفلیس بی‌گمان توانست این تلاش‌ها را تسهیل کند.

در حالی که این سازمان‌های بین‌المللی به رغم ناتوانی خود تلاش‌هایی در منطقه انجام داده‌اند، تلاش‌های محدود دولت‌های منفرد، (به جز روسیه)، به منظور اعمال نفوذ سیاسی از حد کمک‌های انساندوستانه، حمایت از اصلاحات اقتصادی، ارتباطات فرهنگی و مرور گاه به گاه موضوعات مورد اختلاف در شورای امنیت سازمان ملل فراتر نرفته است. مطمئناً فعالیت بازرگانی ترکیه در گرجستان و آذربایجان قابل توجه بوده و کمک‌های ارمنی‌های مهاجر (به ویژه گروه‌های مهاجر مقیم ایالات متحده و فرانسه) برای بقای این ملت حیاتی بوده است. ذخایر نفتی در درون و اطراف دریای خزر اخیراً سرمایه‌گذاری‌های عمده صنعت نفت بین‌المللی را به خود جلب کرده است. این تحولات توجه جهانی را نسبت به سرنوشت آذربایجان افزایش داده، اما سبب دخالت سیاسی خارجی زیادی نشده است. حتی مشارکت نیروی نظامی ابتدایی گرجستان و نیروهای نظامی پیشرفته‌تر ارمنستان و آذربایجان در نیروی «مشارکت برای صلح»

تحت هدایت ناتو با توجه به ایستارهای بدبینانه روسیه از ابتدا محدود بوده و با تصمیم دولت‌های عضو ناتو به خودداری از نفوذ بیش از حد در اتحاد جماهیر شوروی سابق از آن جلوگیری شده است.

با اندکی مسامحه می‌توان گفت بازیگر اصلی سیاسی - نظامی در قفقاز خود روسیه بوده است. به رغم اوضاع آشفته چین، پایگاه منطقه‌ای روسیه در قفقاز (شمال کوهستان) و دخالت‌های گوناگون آن مبتنی بر اهرم‌های بی‌شمار نفوذ و فشار است که از جمله می‌توان به وسعت روسیه، قدرت نسبی آن، و ارتباطات نزدیک و مسلط آن با مناطق همسایه طی دو قرن گذشته اشاره کرد. این پیوندها بسیار عمیق‌تر از ارتباطات روسیه در آسیای مرکزی (که به این کشور اجازه دخالت نظامی در تاجیکستان را داد) بوده و ناشی از همجواری قفقاز با سایر بازیگران منطقه‌ای عمده در آسیای غربی و اروپای شرقی است. با توجه به این زمینه‌ها، یک مشاهده‌گر بی‌طرف این رویدادهای محلی ممکن است سؤالات متعددی را مطرح کند:

● آیا ارمنستان، آذربایجان و گرجستان توانایی آن را دارند که مستقل و دازای حاکمیت شوند؟

● آیا دولت‌های غربی خصوصاً اعضای ناتو انگیزه کافی دارند که در برابر الگوهای فعلی تحولات سیاسی در قفقاز مقاومت کنند؟

● آیا سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند (و یا باید) فعالیت بیشتری انجام دهند تا قدرت حیات این سه دولت قفقاز را تقویت کنند؟

پاسخ این پرسش‌ها به دولت‌های علاقه‌مند کمک خواهد کرد تا انگیزه‌ها، سیاست‌ها و اقدامات روسیه را در برابر جمهوری‌های سابق شوروی مورد ارزیابی و بررسی قرار دهند.

### دیدگاهی از مسکو

از سال ۱۹۹۱ طیفی از عقاید گوناگون در روسیه در مورد روابط آینده آن با غرب و درباره نقش روسیه در قرن بیست و یکم به وجود آمده است. این عقاید بیانگر دیدگاه‌های مختلفی درباره سرنوشت کشور هستند. به رغم این مسأله، توافق چشمگیری در میان گروه‌های مختلف در این مورد وجود دارد که روسیه باید دست کم در قفقاز حوزه نفوذ مؤثری را (حتی اگر نتواند آن را در چهارچوب نوعی رابطه سازنده‌تر و مطلوب‌تر قرار دهد) حفظ کند.

به نظر می‌رسد که تقریباً تمامی روس‌ها این احساس درونی را دارند که قفقاز از نظر سیاسی از روسیه جدایی ناپذیر است و باید این وضعیت حفظ شود. این باور در دوره تزارها و کمیسارها در طول ۱۱۵ تا ۲۰۰ سال گذشته وجود داشته است و این پیوستگی از ادامه پیوستگی قفقاز (شمالی) به فدراسیون روسیه غیر عادی تر و غیر طبیعی تر نیست. از ۱۵۰ سال پیش که در قفقاز صلح برقرار شد، هجوم قابل ملاحظه قوم روس به این ناحیه وجود داشته است. روس‌ها اکنون ۲۰ تا ۲۵ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهند. باقیمانده جمعیت شامل گروه‌های قومی گوناگونی است - عمدتاً از گروه زبان قفقازی اما با ترکیبی از عناصر ترکی و فارسی کهن. تنها یک گروه (اوستیایی‌ها) مسیحی (ارتدکس) هستند، بقیه به طور نسبی (و یا تقریباً به طور کامل) مسلمانان دنیاگرا هستند. با این حال، همه این مسلمانان دورانی از مقاومت در برابر سلطه روس‌ها را در نیمه اول قرن نوزدهم به یاد دارند (که اخیراً چچنی‌ها آن را زنده کرده‌اند) و آنتچنان خشم و اندوه در آنها باقی است که توجه مسکو را به آمادگی آنها به جنبش‌های اسلامی فراملی جلب کرده است) روسیه همچنین نگران تأثیر ناآرامی قفقاز بر ثبات نواحی روس نشین همسایه در کراسنودار (Krasnodar) و استاوروپول (Stavropol) است.

این نگرانی گسترده روس‌ها در نهایت منجر به بررسی و تأمل دقیق در مسایل قفقاز در مجاورت آن شده است. ارمنی‌ها و گرجی‌ها (که هر دو مسیحی هستند) به زبان‌های متفاوت و منحصر به فردی صحبت می‌کنند و زبان آذری‌ها بسیار شبیه به ترکی است، اما هر سه آنها در طول سالیان متمادی تا حدی روس شده‌اند. مسکو افزون طلبی‌های ارضی ترکیه و ایران را در قرون ۱۷ و ۱۸ در قفقاز و نیز بحران‌های روابط ترکیه - روسیه (و ترکیه - شوروی) را در قرون ۱۹ و ۲۰ فراموش نکرده است. امروز ترکیه هم به عنوان رقیب و هم به عنوان قائم‌مقام ناتو در منطقه مطرح است.

این اعتقاد بسیار رایج در میان روس‌ها وجود دارد که هیچ یک از دولت‌های سه‌گانه قفقاز قادر نیستند به تنهایی به حیات خود ادامه دهند. عقیده بر این است که ارمنستان به عنوان یک کشور محاط در خشکی و از نظر روانی منزوی تحت فشار ترکیه، ایران و آذربایجان قرار دارد؛ جمهوری جدید آذربایجان شاید تنها شامل یک چهارم آذری‌ها باشد (باقی آنها تحت حکومت اصول‌گرای اسلامی ایران زندگی می‌کنند)؛ و گرجستان بیش از حد از نظر سیاسی و قومی ناپایدار و ضعیف است. اگر چه ترکیه مسلمان در اساس غیر مذهبی است، بیشتر مقامات روس که درگیر این مسایل هستند معتقدند ترکیه آمادگی دارد طی یک یا دو دهه آینده به سوی اسلام

گرایی سیاسی بازگردد. بنابراین روس‌ها تهدیدهای بالقوه‌ای را نسبت به امنیت خود پیش‌بینی می‌کنند. حیرت آور نیست که فرماندهی نظامی شوروی سابق همچنان باقی مانده است و تنها در نام آن تغییر بسیار اندکی داده‌اند: «گروه نیروهای روس در قفقاز». این نیرو مطابق قراردادهایی با تفریس و ایروان مشروعیت یافته است. به نظر می‌رسد برداشت ژنرال‌ها از ثبات منطقه‌ای و حمایت آنان از وضع موجود با همکاران دیپلماتیک آنها مشترک است.

### جدایی‌خواهی در سه جمهوری

در اوستیای جنوبی، آبخازیا و قره‌باغ کوهستانی (سه ناحیه‌ای که بیش از همه درگیر آشوب و اغتشاش هستند) در پشت خطوط آتش بس که طی موافقت‌نامه‌هایی با میانجی‌گری مقامات روس در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۴ به امضا رسیده، حکومت‌های تجزیه‌طلب به طور بالفعل قدرت را در دست گرفته‌اند. در آبخازیا و اوستیای جنوبی (که هر دو در گرجستان هستند)، نیروهای حافظ صلح روسی جدایی فیزیکی میان طرف‌های درگیر سابق را تضمین می‌کنند. در قره‌باغ کوهستانی (که هیچ نیروی حافظ صلحی وجود ندارد) سازمان امنیت و همکاری اروپا می‌کوشد تا ورود خود را بعد از تعیین مفاد یک توافقنامه صلح تحت حمایت خود فراهم کند. همه امیدوارند آذربایجان، که همچنان در حال بازسازی نیروهای نظامی بسیار ضعیف خود است، وسوسه نشود در تلاش برای بهبود وضعیت موجود ارضی دوباره جنگی را علیه ارمنستان شروع کند. از سوی دیگر، تداوم این سه آتش‌بس به طور فزاینده‌ای به تقویت و عادی کردن موجودیت غیر رسمی این حکومت‌های جدایی طلب منجر می‌شود. در میان این دو وضعیت افراطی، این سه کشور در تلاش هستند تا در چهارچوب محدودیت‌های ناشی از جنگ به نوعی احیای اقتصادی و سیاسی دست یابند.

هر سه منطقه جدایی طلب پیامد سیاست‌های ملیتی شوروی در قفقاز هستند. در زمان اتحاد جماهیر شوروی ناظران غربی به طور کلی سیاست‌های ملیت‌ها را به عنوان نیرنگی توصیف می‌کردند که تحت عنوان به رسمیت شناختن سنت‌های فرهنگی گوناگون و جاه‌طلبی‌های سیاسی گروه‌های قومی در درون مرزهای شوروی، در واقع به مسکو اجازه می‌داد از راهبرد «تفرقه بینداز و حکومت کن» بهره‌گیرد تا سیاست‌های تمام خواهانه یکپارچه‌سازی و روسی کردن را به همه شهروندان تحمیل کند. شرایط قفقاز به طور اساسی با ارایه نمونه‌هایی این ارزیابی را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه سیاست‌های شوروی از دهه ۱۹۲۰ که به گونه‌ای خودسرانه مسایل همزیستی صلح‌آمیز و توسعه هماهنگ را در میان گروه‌های قومی

گوناگون که هم اکنون به نحوی غیر منتظره در چهار دولت مختلف زندگی می‌کنند، پیچیده ساخته است.

## ارمنستان

سیاست‌های ملیتی شوروی و دستکاری‌های آن در طول سال‌های متمادی به ویژه رویارویی امروز ارمنستان - آذربایجان را تسهیل کرده است. براساس دستور مسکو، ارمنی‌های قره‌باغ کوهستانی در یک منطقه خودمختار درون آذربایجان مستقر شده‌اند. در این میان، آذری‌های نخجوان که در روی نقشه به نظر می‌رسد که باید بخشی از ارمنستان باشد (چون کاملاً درون مرزهای ارمنستان قرار دارد) در واقع باز هم تابع آذربایجان بودند، هر چند خاک ارمنستان آنها را از آذربایجان جدا می‌کرد. (در طول دهه‌های گذشته تقریباً همه جمعیت ۴۰ درصدی نخجوان که ارمنی بودند مهاجرت کرده‌اند). از اواخر دهه ۱۹۸۰ با تضعیف تدریجی اقتدار مرکزی در دوره گورباچف ارمنی‌ها مجال آن را یافتند آنچه را که اشتباه شوروی در دهه ۱۹۲۰ تلقی می‌کردند تصحیح کنند. در سال ۱۹۸۸، تحت حمایت مادی و انسانی از سوی مقامات ایروان و پشتیبانی فعال و پر انرژی جوامع مهاجران ارمنی در ایالات متحده و اروپای غربی، نیروهای ارمنی محلی در قره‌باغ کوهستانی فعالیت‌های نظامی رو به گسترش خود را به منظور از میان برداشتن اقتدار آذربایجان در آن منطقه آغاز کردند. در طول سال‌های بعد، فاتحین نه تنها این هدف سیاسی را به دست آوردند بلکه در جریان این فعالیت‌ها، مرز قره‌باغ کوهستانی را به میزان زیادی در داخل خاک آذربایجان گسترش دادند. نتیجه این سیاست بیش از یک میلیون پناهنده آذری بود. در حقیقت، از هنگام آتش بس سال ۱۹۹۴، شورشیان به گونه‌ای موفقیت‌آمیز اقتصاد قره‌باغ کوهستانی را بازسازی کرده‌اند. این منطقه اکنون در واقع جزئی از ارمنستان است. بزرگراه جدیدی نیز بر روی «نوار لاجین» (Lachin Strip) که سابقاً در قلمرو آذربایجان بود احداث شده است (این نوار زمانی قره‌باغ کوهستانی را از ارمنستان جدا می‌کرد). تجهیزات نظامی، تدارکات، آموزش و توصیه‌های شوروی و به دنبال آن روسیه - ظاهراً به صورت پنهانی اما در واقع به شکلی کم و بیش آشکار - برای موفقیت ارمنستان در طی هشت سال گذشته حیاتی بوده است. این وقایع به نوبه خود هم اتکای ارمنستان و هم عداوت آذربایجان را نسبت به روسیه افزایش داده است، اگر چه آذربایجان همچنان عملاً به روسیه وابسته است.

تحت این شرایط، عادی سازی زندگی اقتصادی و سیاسی در ارمنستان تا حدی آغاز شده است. ماشین سیاسی رییس جمهور لون ترپتروسیان (Levon Ter-Petrosyan) اگر چه مورد

حمایت وزارتخانه‌های امنیتی تا حدی سرکوبگر است و فساد فاحش و حمایت از گروه‌بندی‌های اقتصادی و مافیاهای محلی تقویت می‌شود، از شدت کنترل اظهارنظرهای سیاسی کاسته است. به رغم طرز تفکر راکد دوره شوروی، انتخابات پارلمانی نیمه سال ۱۹۹۵ تقریباً از نظر نحوه عملکرد در روز انتخابات خوب بود، اگرچه دسترسی کاندیداهای مستقل به صندوق آرا به شدت تحت کنترل بود و صلاحیت یک حزب مخالف عمده رد شد. تقلب در آرا به هنگام انتخاب مجدد ترپتروسیان در سپتامبر ۱۹۹۶ یک مسأله جدی بود. محاصره ارمنستان توسط ترکیه همچنان ادامه دارد، اما ارتباطات و حمل و نقل از طریق گرجستان و ایران توسعه پیدا کرده است و اعتماد روز افزون ارمنستان به امنیت ژئوپولیتیکی منجر به سرمایه‌گذاری بیشتر و ثبات اقتصادی شده است.

### آذربایجان

از سال ۱۹۸۸، سیاست شوروی و سپس روسیه در مقابل ارمنستان آشکارا مساعد بوده است. اما این امر در مورد روابط مسکو با آذربایجان و گرجستان صادق نیست. هر دو کشور تجارب سیاسی داخلی پیچیده‌تری نسبت به ارمنستان داشته‌اند، و وقایع گوناگون نه تنها باعث تغییر در سیاست‌های روس‌ها شده است، بلکه همچنین منجر به رهنمودهای عملیاتی گوناگون و متضاد از سوی عناصر نظامی، دیوان سالاری غیر نظامی و دفتر ریاست جمهوری بوریس یتسین شده است. بدون شک تحت تأثیر جنگ‌های قوه‌باغ کوهستانی آذری‌ها ملی‌گرایی بیشتر و تقاضای آگاهانه بیشتری برای استقلال واقعی از خود نشان می‌دهند. این تحركات با پیوندهای سیاسی مستحکم یافته با ترکیه و پیوندهای تجاری رو به رشد با ایران و ترکیه تقویت می‌شود. در سال ۱۹۹۰، آشوب و اغتشاش علیه روس‌هایی که در پایتخت (باکو) زندگی می‌کنند شدت گرفت و متعاقب آن در سال ۱۹۹۲ همه پایگاه‌های نظامی روسیه تخلیه شدند و یک حکومت مردمی اسلامی معتدل به قدرت رسید. اما این حکومت در اواسط سال ۱۹۹۳ توسط حیدر علی اف (Geidar Aliyev) عضو دفتر سیاسی شوروی سابق که اکنون ملی‌گرا شده و از حمایت نخبگان محلی دوره کمونیستی و احتمالاً کرملین برخوردار است، سرنگون شد.

نگرانی در مورد نفت هم اخیراً به نگرانی‌های دراز مدت مسکو درباره روابط نهایی متقابل میان آذربایجان و ترکیه و روابط آذربایجان با آذری‌های ایران افزوده شده است. مسکو نگران آن است که یک مجموعه نفتی جهانی در منطقه دریای خزر، بدون نفوذ مسکو شکل گیرد و می‌خواهد از هرگونه تحول مستقل جلوگیری کند. مسکو ابتدا کوشید با راه انداختن هیاهوی

سیاسی مانع از صدور نفت آذربایجان از هر مسیری شود که از روسیه عبور نمی‌کند (به ویژه از طریق یک خط لوله از راه گرجستان و ترکیه) اما به علت بسته شدن مسیر خودش از طریق چین مجبور شد از فشارها بکاهد. شرکت‌های چند ملیتی نفتی که درگیر این مسایل شده‌اند، دو خط لوله را به تصویب رسانده‌اند، یکی از راه روسیه و دیگری از راه گرجستان. گزینه اول چنان که ذکر شد به تعویق افتاده و گزینه دوم مورد مطالعه است.

روسیه از طریق محدود کردن حمل و نقل کالاها به آذربایجان (در طول مسیر دریایی داغستان و مسیرهای راه‌آهن) به بهانه افزایش نیازهای امنیتی خود به دلیل جنگ در منطقه چین، فشار بیشتری بر باکو وارد کرده است. در این میان، در مذاکرات به منظور تعیین یک چهارچوب توافق سیاسی و به منظور استقرار یک نیروی حافظ صلح سازمان امنیت و همکاری اروپا در اطراف قره‌باغ کوهستانی، که بی‌پایان به نظر می‌رسد، روسیه از طریق برخورداری از برتری همراه با حق و تو در هیأت اصلی سیاسی مذاکره‌کننده، کنترل خود را بر هر گونه ترتیباتی حفظ کرده است. ایالات متحده در این زمان نفوذ برتر روسیه را تشخیص می‌داد و در شرایطی که قرار بود کلینتون رییس جمهور آمریکا در آوریل ۱۹۹۶ از روسیه دیدن کند، آمریکایی‌ها در ماه مارس کوشیدند برای انعقاد یک قرارداد همه جانبه هم در مورد قره‌باغ کوهستانی و هم درباره مسایل مربوط خط لوله نفت به مسکو نزدیکتر شوند اما این طرح بدون رسیدن به هیچ نتیجه‌ای پایان یافت. اقتصاد آذربایجان فقر زده است و احتمالاً تا زمانی که پول نفت در آینده به آن سرازیر شود، در همین حال باقی خواهد ماند. از درآمدهای کوچک و رو به کاهشی که از تسهیلات نفتی باقیمانده از درون شوروی به دست می‌آید، بخش عمده‌ای وقف بازسازی نیروهای مسلح در هم ریخته آن می‌شود. اصلاحات ساختاری و سرمایه‌گذاری‌های کم اهمیتی صورت گرفته است و نیازهای اساسی عمدتاً از طریق کمک اتحادیه اروپا ایران و ترکیه تأمین می‌شوند. در این میان، اگر چه عادلانه بودن انتخابات پارلمانی نوامبر ۱۹۹۵ که حکومت علی اف را تقویت کرد، محل تردید است، شکی در مورد اقتدار فعلی او در سیاست‌های ملی وجود ندارد. در آذربایجان، برخلاف گرجستان و ارمنستان نیروهای نظامی مرزی روسیه حضور ندارند - اما آذربایجان هنوز یک عضو دولت‌های مستقل مشترک المنافع است.

### گرجستان

همان گونه که سیاست ملیت‌های شوروی در مورد قره‌باغ کوهستانی موجب ایجاد وابستگی متقابل میان آذری‌ها و ارمنی‌ها و مسکو شده است، عملکرد آن در برابر اقلیت‌های



قومی در گرجستان نتیجه مشابهی را در ارتباط با حکومت تفلیس در برداشته است. منطقه خودمختار اوستیای جنوبی در اوایل دهه ۱۹۲۰ در درون گرجستان، در امتداد کوههای قفقاز از جمهوری فدراتیو اوستیای شمالی - آلمانیا در فدراسیون روسیه، که جمعیت عمده اوستیایی‌ها در آن زندگی می‌کنند، استقرار یافت. موجودیت این منطقه بروز برخوردهای دایمی را در درون گرجستان تضمین می‌کرد و در هر زمانی می‌توانست نیاز به داوری شوروی را ایجاد کند و در نتیجه امکان دخالت‌های مسکو را فراهم آورد.

در دهه ۱۹۸۰ ظاهراً به دلایل نظامی یک بزرگراه کوهستانی به صورت تونل میان دو اوستیا ساخته شد. با این حال، از طریق تسهیل ارتباطات در طول سال و نزدیکی بیشتر اوستیایی‌ها (از جمله ۱۲۵۰۰۰ نفری که در خود گرجستان و ۷۵۰۰۰ نفری که در مناطق خودمختار زندگی می‌کنند)، این تونل امکان تحریکات ملی‌گرایان اوستیایی را در جنوب افزایش داد. هنگامی که ملی‌گرای افراطی زویاد گامساخوردیا (Zviad Gamsakhurdia) در سال ۱۹۹۰ قدرت را به دست گرفت، دولت او با برانداختن کامل این منطقه خودمختار به تحریکات و اغتشاشات اوستیایی‌های جنوبی برای خودمختاری گسترده‌تر پاسخ داد. در مقابل اوستیایی‌های جنوبی استقلال خود را از گرجستان اعلام کردند. آنها در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ از طریق تونل بزرگراه کوهستانی از اوستیای شمالی - حمایت نظامی دریافت می‌کردند. حکومت شورشیان به طور غیر رسمی کنترل منطقه را از سال ۱۹۹۲ در دست داشته است. اگر چه مسکو تقاضاهای آن را برای شرکت در فدراسیون روسیه رد و به طور متناوب فشارهای سنگینی به آن وارد کرده تا دوباره تحت حاکمیت گرجستان درآید، اما این تلاش‌ها که تا کنون نتیجه‌ای دربر نداشته است. با این حال، رئیس جمهوری گرجستان، ادوارد شوارد نادزه و رهبر اوستیای جنوبی لودویگ چیبروف (Ludvig Chibrov) در ولادی قفقاز (Vladikavkaz) ملاقات کردند و در مورد گفتگوهای آینده در زمینه مشکلات و شرایط موجود و ارتباطات متقابل به توافق رسیدند.

منطقه دیگر آبخازیا است که یکپارچگی گرجستان را تهدید می‌کند. آبخازیا در امتداد بخش شمال غربی ساحل دریای سیاه در گرجستان قرار دارد و آبخازها که عمدتاً مسیحی هستند (یک گروه قومی که از نظر زبانی، قفقاز محسوب می‌شوند) در طول دوره شوروی یک اقلیت باز هم کوچکتر در سرزمین خودشان شدند؛ تا سال ۱۹۸۹ آبخازها تنها ۱۸ درصد از جمعیت ۵۴۰۰۰۰ نفری منطقه را تشکیل می‌دادند. از طریق سیاست‌های آگاهانهٔ جابجایی در دهه‌های

۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ و با حمایت تفلیس، سهم گرجی‌ها در جمعیت به ۴۶ درصد رسید، در صورتی که باقیمانده ۳۶ درصد جمعیت را روس‌ها و ارمنی‌ها تشکیل می‌دادند. بنابراین، اگر چه آبخازیا وضعیت یک جمهوری خودمختار را درون گرجستان داشت، بسیاری از مردم آبخاز احساس می‌کردند که به لحاظ فرهنگی و سیاسی عملاً به تفلیس وابسته‌اند مگر در مواقعی که مسکو و ادار به دخالت می‌شد.

رویکرد ملی‌گرایی افراطی گامسا خوردیا در گرجستان از سال ۱۹۸۹ به وخامت اوضاع افزود و به تحریکات ملی‌گرایان آبخاز که پیش از آن نیمه خاموش بود مشروعیت جدیدی بخشید. رهبران ملی‌گرای آبخاز به منظور افزایش امتیازات قانونی و در نهایت استقلال از گرجستان مبارزه می‌کنند. در سال ۱۹۹۱ با تسلیم تفلیس در برابر خواست مبارزان آبخازی در مورد ترتیبات انتخابات مجلس منطقه، از یک بحران سیاسی جلوگیری شد. کشمکش‌ها دوباره در اوت ۱۹۹۲ از سر گرفته شد. در این تاریخ نیروهای نظامی گرجستان وارد منطقه شدند تا با شورشیان در جنگ داخلی گرجستان بچنگند. این جنگ در میان آتش‌بس‌های متناوب ۱۴ ماه به طول انجامید. در سپتامبر ۱۹۹۳، مبارزان آبخاز در حالی که به طور عمده از نظر تجهیزات و نیروی انسانی از درون خود روسیه حمایت می‌شدند (بیشتر از منابع دولتی اما بخشی هم از سوی سربازان مزدور اعزامی به قفقاز شمالی) در جنگ خونینی نیروهای گرجی را به همراه ۲۳۰۰۰۰ پناهنده گرجی بیرون راندند.

جنگ داخلی ۹۳-۱۹۹۲ در گرجستان نتیجه برکناری گامسا خوردیا در ژانویه ۱۹۹۲ در تفلیس از سوی یک گروه تحت حمایت مسکو بود که دو ماه بعد از وزیر خارجه شوروی سابق (و رئیس حزب کمونیست سابق گرجستان) شواردنازه دعوت کرد تا قدرت را به دست گیرد. گامسا خوردیا و طرفدارانش کنترل ناحیه‌ای را در غرب گرجستان در مجاورت آبخازیا به نام مینگرلیا (Mingrelia) در دست گرفتند. سپس هنگامی که ارتش گرجستان در آبخازیا در سپتامبر ۱۹۹۳ (در پی یک کمک عمده از روسیه به آبخازها) فرو پاشید، نیروهای گامسا خوردیا پیشروی خود را به سمت شرق از مینگرلیا در درون سرزمین اصلی گرجستان آغاز کردند. در این زمان شواردنازه مجبور شد از مسکو کمک بخواهد. پاسخ مسکو مساعد بود اما به این شرط که گرجستان به عضویت جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع درآمد یعنی آنچه از مدت‌ها قبل مسکو (به رغم تمایل گرجی‌ها) خواستار آن بود. وقتی روسیه دخالت کرد، افراد گامسا خوردیا عقب نشینی سریعی را آغاز کردند. تقریباً تردیدی وجود ندارد که او حدود کریسمس ۱۹۹۳ در

چچن خودکشی کرد.

نتیجه قطعی این وقایع در سال ۱۹۹۳ این بود که به نفوذ برتر روسیه در گرجستان نیروی تازه‌ای داد. روسیه همچنان داور شورش‌های آبخازها و اوستیایی‌های جنوبی باقی مانده است، اما دیگر به آن مسایل به عنوان اهرم فشار بر روی شواردنازه نیاز ندارد. در اوایل سال ۱۹۹۵، روسیه حمایت کامل سیاسی خود را از پیوستن مجدد این دو دولت جدایی طلب به گرجستان به صورت خودمختار اعلام کرد. اگر چه طرح سال ۱۹۹۵ پس از آنکه روسیه نتوانست قدرت لازم را برای تحقق هدف اعلام شده خود اعمال کند از میان رفت، شواردنازه انتخاب دیگری جز ادامه پیوند با مسکو نداشت. در نتیجه مسکو توانست از گرجستان به عنوان اهرمی برای اعمال نفوذ در تمامی قفقاز استفاده کند. روسیه می‌توانست از طریق بندر باتومی گرجستان، نفت و سایر تدارکات به ارمنستان ارسال کند و از طریق ارمنستان و اهرم‌های مستقیم اقتصادی و ارتباطی کماکان آذربایجان را تحت فشار قرار دهد.

در این وضعیت، مسکو می‌توانست فضای مانور ژئوپلیتیک گرجستان را به شدت محدود کند و به نفوذی چشمگیر در ارگان‌های امنیتی گرجستان دست یابد روسیه به آرامی ارتش متوسطی را در گرجستان ایجاد کرد و به تدریج بسیاری از افسران روسی با پیوندهای قومی گرجی را (که در گذشته شورویایی محسوب می‌شدند) در موقعیت‌های برتر قرار داد و نیز پیوندهای عمیق میان نهادهای امنیتی (اطلاعاتی) دو دولت تحکیم شد. روسیه و گرجستان توافق‌نامه‌ای نیز امضا کردند که براساس آن حضور حدود ۱۵۰۰۰ نیروی نظامی روس در خاک گرجستان جنبه قانونی یافت و توافقی را مورد پذیرش قرار می‌داد که کنترل نیروهای مرزی روسیه در مرز گرجستان - ترکیه و در امتداد دریای سیاه را افزایش می‌داد. به علاوه جهت گیری کلی سیاست خارجی گرجستان در گردهمایی دوره‌ای سران کشورهای مستقل مشترک‌المنافع هماهنگ می‌شد.

در پس حمایت و حفاظت ناشی از ترتیبات امنیتی روسیه، شواردنازه آزاد بود تا گرجستان را به صورت یک دولت و جامعه کارا احیا کند. مسکو کمک اقتصادی محدودی به گرجستان داد و برقراری مجدد پیوندهای اقتصادی ممتاز حاکم بر روابط دو کشور در دوران شوروی را تسهیل کرد. به علاوه روسیه با مجموعه توافق‌نامه‌های دو جانبه اقتصادی گرجستان با کشورهای غربی و سازمان‌های بین‌المللی از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک اروپایی برای ترمیم و توسعه، برنامه توسعه سازمان ملل و اتحادیه اروپا مخالفتی نکرد.

در نتیجه ثبات اقتصادی چشمگیری به دست آمده است، اما گرجستان هنوز از مرحله احیای کامل اقتصادی دور است. شوارندادزه کوشیده تا سرمایه‌گذاری‌های خصوصی را تشویق کند، اما او می‌داند که این مسأله تنها در صورتی در مقیاس گسترده رخ می‌دهد که اقتصاد به طور اساسی از چنگال قوی عناصر جنایتکار و نظام اداری فاسد رها شود.

شوارندادزه مهارت سیاسی چشمگیری در تضعیف مخالفانش از خود نشان داده است. تا اواسط سال ۱۹۹۵، او از اشتباهات سران مافیای برای درهم شکستن گروه‌های آنها استفاده می‌کرد و به تدریج حکومتی متشکل از مقامات محلی وفادار به خود ایجاد کرد. در اوت ۱۹۹۵ این موقعیت مستحکم‌تر، او را قادر ساخت تا بیش از دو سوم اعضای پارلمانی را که زمانی به شدت متفرق بود، برانگیزد تا وارد یک روند مذاکره و بده و بستان برای تصویب قانون اساسی جدید شوند. منشور مصوب ترتیبی شبيه به قانون اساسی آمریکا را بنا نهاد: یک مقام قدرتمند ریاست جمهوری همراه با تفکیک قوای مقننه، مجریه، و قضاییه، منشور حقوق کامل فردی و یک دادگاه قانون اساسی در ۵ نوامبر ۱۹۹۵ شوارندادزه سه چهارم آرا را در انتخابات ریاست جمهوری بدست آورد، در حالی که متحدان پارلمانی او تحت ترتیبات رای‌گیری که عادلانه و مشروع برآورده شد، اکثریت کارکردی را در مجلس قانون‌گذاری که تنها از سه حزب تشکیل می‌شد، به دست آوردند. باید گفت که تعهد شوارندادزه به ایجاد نهایی یک جامعه مردم سالارانه در اساس با تمایلات سیاسی اقتدارگرایانه دو دولت دیگر ماورای قفقاز (به خصوص آذربایجان) در تضاد است.

### دخالت بین‌المللی

اگر چه قدرت‌های اصلی اروپا، آسیا و آمریکای شمالی به سرنوشت شوروی در کل - و به خصوص روسیه و اوکراین - علاقه‌مندند، و سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا به گونه‌ای نامنظم در این منطقه فعالیت می‌کنند قفقاز توجه زیادی را در سیاست خارجی جلب نمی‌کند. در واقع در طول ۳۰ سال اخیر قفقاز به جز توجه ناگهانی که کوتاهی طی جنگ کریمه (۱۸۵۳-۵۶) و طی جنگ‌های اول و دوم جهانی به آن شد، عمدتاً مورد بی‌توجهی غرب قرار گرفته است. حتی در آن زمان هم قفقاز تنها در متن رقابت‌های بسیار گسترده تر بین‌المللی شامل سرنوشت بالکان، ایران، ترکیه و خاورمیانه و همچنین رقابت بریتانیا - روسیه در آسیای جنوبی و مرکزی مورد توجه بود. امروز تحولاتی که در قفقاز رخ داده، اگرچه دارای اهمیت قابل ملاحظه راهبردی و روانی برای روسیه، ترکیه، ایران و احتمالاً اوکراین است، به احتمال قوی باعث

فعالیت گسترده قدرت‌های دور که به سختی می‌توانند خود را راضی کنند تا با بی‌ثباتی‌های یوگسلاوی سابق و کره شمالی مواجه شوند نخواهد شد.

این بی‌تفاوتی نسبی کاملاً برخلاف نقش عمده روسیه در قفقاز است. دیگر کشورهای جهان هنوز تلاش مؤثری برای ایجاد تعادل در این شرایط نکرده‌اند، و به مشاوره‌های ملایم در مورد چگونگی پایان دادن به خونریزی‌ها و تقویت استقلال این سه دولت جدید بسنده کرده‌اند. نکته پیچیده در این رویکرد عدم توجه به لزوم ممانعت از پیوستن مجدد غیر رسمی یا رسمی قفقاز به روسیه است که حداقل می‌تواند آغاز تلاشی به منظور تشکیل مجدد اتحاد جماهیر شوروی در کل و با شکل و شمایلی غیر از آن باشد.

انگیزه‌های واقعی روسیه در ترتیبات ژئوپولیتیکی آینده هنوز مشخص نیست. برخی سیاستمداران بازگشت اتحاد جماهیر شوروی را می‌پذیرند و برخی دیگر تجدید حیات آن امپراتوری را به گونه‌ای دیگر قبول دارند. وزیر خارجه روسیه، یرگنی پریماکوف رهبری بیشتر روسیه در سایر جمهوری‌های جدید را، بدون اشاره به اهداف نهایی خود، مطرح و پیشنهاد می‌کند. به هر صورت، حتی تصور صرف ایجاد مجدد اتحاد شوروی با توجه به فضای بین‌المللی، ضعف روسیه، و نهادینه شدن دولت‌های جدید هراس آور است. گذشته از آن، یک سازوکار همکاری موقت - کشورهای مستقل مشترک‌المنافع - در حال حاضر در دسترس مسکو قرار دارد و نیازی نیست تا شکل نهایی آن را با عجله تعیین کند.

### کشورهای مستقل مشترک‌المنافع

باور سنتی غرب این بوده است که کشورهای مستقل مشترک‌المنافع یک سازوکار بی‌اثر است که با عجله در دسامبر ۱۹۹۱ طراحی شده است تا ضربه ناشی از فروپاشی شوروی را تعدیل کند. این عقیده تنها از نظر تاریخی واقعیت دارد، اما این مسأله را در نظر نمی‌گیرد که دولت روسیه از آن زمان برای تقویت این سازمان تلاش زیادی کرده است. بنابراین، اکنون کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در یک چهارچوب حقوقی رسمی قرار دارند که به مسکو اجازه می‌دهد در راه تثبیت برتری منطقه‌ای خود بکوشد، بدون آن که با اصول حقوق بین‌المللی پذیرفته شده در تعارض قرار گیرد. اکنون تمامی جمهوری‌های شوروی سابق غیر از جمهوری‌های بالتیک عضو کشورهای مستقل مشترک‌المنافع هستند، اگر چه میزان تمایل آنها متفاوت است. مسکو به موازات کشورهای مستقل مشترک‌المنافع شبکه‌ای از روابط ویژه را با

جمهوری‌های سابق خود حفظ کرده است. هر سال دو یا سه نشست رسمی سران کشورهای مستقل مشترک‌المنافع وجود دارد که مسایل منطقه‌ای را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و در مورد توافق‌های پشت پرده مذاکره می‌شود. در این دیدارها، دستور کارهای تعیین شده اعلام می‌شوند و توافق‌های دو جانبه و چندجانبه متعددی امضا می‌گردند - اگر چه اجرای آنها نامنظم است و برخی طرح‌های روسیه، مانند پیمان امنیت دو جانبه هنوز مورد توافق قرار نگرفته‌اند. شواردناده از گردهمایی سران کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در ژانویه ۱۹۹۶ جهت جلب حمایت همه جانبه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع از اعلام مجدد حاکمیت گرجستان بر دو منطقه جدایی طلب محاصره نسبی آبخازیا استفاده کرد، اما تحقق این تلاش‌ها نیز وابسته به پایدار ماندن مسکو در مواضع فعلی خود است (اما این موضع‌گیری‌ها بسیار بی‌ثبات بوده‌اند).

ناظران بدبین، که به فقدان یک دستگاه قانونی و رسمی برای اعمال زور، ضعف کارکردهای اداری، به حاشیه گذاشته شدن دبیرخانه ضعیف کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به عنوان مسؤل ایجاد هماهنگی میان دولت‌های عضو توجه کرده‌اند، تردید دارند که کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به مسکو اجازه دهد کنترل مؤثری بر جمهوری‌های سابق اعمال کند. با این حال این دیدگاه به پویایی‌های تعهدات فزاینده دولتی روسیه و فعال شدن آن در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع توجه ندارد. وزارتخانه‌ای عظیم با عنوان وزارت همکاری با دولت‌های عضو کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، به شدت درگیر مسایل جمهوری‌های شوروی سابق است، و تماس‌های غیر دیپلماتیک بین وزارتخانه‌ای را میان آنها و نیز میان جمهوری‌های سابق و واحدهای غیر متمرکز فدراسیون روسیه، مانند جمهوری‌های خودمختار و استان‌ها (مناطق وسیع) هماهنگ می‌کند. اداره جدیدی در وزارت امور خارجه به امور مربوط به دولت‌های تازه استقلال یافته اختصاص یافته است و کمیسیون‌های دو جانبه در ارتباط با آن دولت‌ها را تحت نظارت دارد. پیوندهای وزارت دفاع نیز با بیشتر اعضای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در حد چشمگیر است. فرض بر این است که وزارتخانه ملیت‌ها و مسایل منطقه‌ای فقط در درون فدراسیون روسیه عمل می‌کند اما در واقع برای طرح و بررسی مسایل قومی در سایر جمهوری‌ها (خارج نزدیک) نیز فعالیت می‌کند. اعضای دفتر ریاست جمهوری در هماهنگی همه جانبه این تلاش‌ها کوشش می‌کنند، اما اقدامات ریاست جمهوری در اثر نارسایی‌ها و آشفتگی‌های فراوان یلتسین و نیز فقدان اجماع سیاسی ملی در مورد انتخاب‌های سیاست خارجی و داخلی کاهش یافته است.

در این شرایط، نتایج دراز مدت فشارهای نهادی روسیه (هم به شکل یک جانبه و هم از طریق کشورهای مستقل مشترک‌المنافع) نسبت به جمهوری‌های شوروی سابق در ابهام باقی می‌ماند. به رغم این مسأله، توانایی بالقوهٔ مسکو آشکار است: اگر روسیه قدرت خود را دوباره به دست آورد و تصمیم بگیرد تا تمایلات برتری طلبانه خود را دنبال کند، ممکن است بتواند آن را انجام دهد.

### سازمان ملل

از آنجا که سازمان ملل سازمان اصلی برای رویارویی با بیشتر پیامدهای ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی نبوده است، از اجرای یک نقش ژئوپولیتیکی روشن در قفقاز نیز خودداری می‌کند (ابتدا شورای امنیت گفتگوهای دوره‌ای را در مورد منطقه مشکل آفرین قفقاز و حمایت خود را از دخالت سازمان امنیت و همکاری اروپا اعلام کرده است). تنها نمونه فعالیت مستقیم سازمان ملل در آبخازیا بوده است که سازمان ملل در اوایل سال ۱۹۹۳، هنگامی که وقوع جنگ میان گرجی‌ها و جدایی طلبان آبخاز هنوز نامشخص بود، یک هیأت نظارت نسبتاً کوچک را در منطقه به کار گرفت. به دنبال شکست گرجستان، تلاشی صورت گرفت تا این هیأت را به صورت یک نیروی پاسدار صلح درآورند، اما کشورهای عضو نتوانستند در مورد چگونگی عملیات صلح سازمان ملل به توافق برسند. پس از آن که روسیه در ژوئن ۱۹۹۴ نیروی خود را تأسیس کرد، فعالیت‌های نظارتی سازمان ملل وسعت یافت و این نیرو به یک گروه نظامی متشکل از ۱۳۶ افسر مسؤول بررسی وضعیت و نظارت فعالیت‌های پاسداری صلح روس‌ها تبدیل شد. توافق‌نامه‌ای که با وساطت روسیه در آوریل ۱۹۹۴ میان گرجستان و آبخازیا به امضا رسید، از قبل برای نظارت سازمان ملل در مذاکرات بین‌المللی میان طرف‌های درگیر به منظور رسیدن به یک توافق صلح‌آمیز فراهم شده بود. مذاکرات در اوت ۱۹۹۴ آغاز شد و در سال ۱۹۹۶ ادامه پیدا کرد. با این حال، حکومت آبخاز بر حق حاکمیت خود و وضعیت برابر بین‌المللی خود با گرجستان تأکید کرده و این نکته مانع هر گونه پیشرفت چشمگیری شده است. این شرایط پیچیده تمدید اجازه حضور مستمر به هیأت نظامی نظارت سازمان ملل در آبخازیا را مبهم می‌سازد، اما تهدید مبارزان گرجی به توسل دوباره به استفاده از نیروی نظامی چندان معتبر نبوده است.

تمامی گروه‌های درگیر آگاهند که در مورد آبخازیا نیز همانند همه منازعات دیگر قفقاز، عنصر اصلی تعیین‌کننده صلح (غیر از پیامد احیای احتمالی دشمنی‌ها) میزان و ماهیت سیاست

مداخله مسکو خواهد بود. تنها مسکو از امکانات لازم برای ایجاد فشارهای واقعی بر روی مبارزین برخوردار است. هر چند، همان گونه که وقایع سال ۱۹۹۵ نشان داد حتی فشار مسکو هم بی تأثیر خواهد بود، مگر آنکه به اندازه کافی ثابت، هماهنگ و قوی باشد تا همه طرف‌ها را متقاعد سازد که مسکو تصمیم گرفته یک راه‌حل مشخص را تحمیل کند. تا امروز، مسکو شواهد قابل قبولی از میزان تعهد خود برای دسترسی به یک نتیجه سریع در هر یک از مناطق جنگی قفقاز (آبخازیا، اوستیای جنوبی و قره‌باغ کوهستانی) نشان نداده است؛ تنها با نیمی از توانایی‌های خود دست به کار شده که با توجه به اختلافات درونی روسیه و سیر جنگ در چچن ممکن است کل سهم مسکو در شرایط موجود باشد. بنابراین، تمامی فعالیت‌های تجزیه طلبانه بدون رسیدن به نتیجه ادامه دارند و ناظران بدبین مدعی‌اند که این آشفتگی‌ها در کل به نفع روسیه است و وابستگی همه طرف‌ها را به مسکو افزایش می‌دهد.

### سازمان امنیت و همکاری اروپا

سازمان امنیت و همکاری اروپا همچنان خود را یک سازمان امنیت منطقه‌ای فعال در اروپا می‌یابد که همه کشورهای اروپایی، تمامی جمهوری‌های شوروی سابق، ایالات متحده و کانادا عضو آن هستند. به رغم این مسأله، از طریق تصمیماتی که در شورای دائمی آن در وین اتخاذ شده است، فعالیت دیپلماتیک برخی دولت‌های عضو و دو هیأت منطقه‌ای برای فعالیت در گرجستان و قره‌باغ کوهستانی (که فرماندهی هر دو در تفلیس بود) سازمان امنیت و همکاری اروپا نقش فعالی در تلاش برای میانجی‌گری در درگیری‌های قفقاز داشته است.

هیأت اعزامی سازمان امنیت و همکاری اروپا به گرجستان از دسامبر ۱۹۹۲ تقویت شده است. فعالیت این هیأت به طور دوره‌ای تجدید شده و طی فرمان‌های عمومی خواستار بهبود حقوق بشر، برقراری مردم سالاری، و پایان کار دو حکومت جدایی طلب شده است. این هیأت از طریق اعضای که افسران نظامی هستند، بر عملیات حفظ صلح تحت رهبری روسیه در اوستیای جنوبی نیز نظارت می‌کند. این هیأت به کلیه مؤسسات دولتی و پارلمانی از رییس دولت گرفته تا رده‌های پایین تر دسترسی دارد و پیوندهای نزدیکی با سفارت روسیه و ارتباطات وسیعی با سایر هیأت‌های دیپلماتیک برقرار کرده است. آنها با همه گروه‌های سیاسی اصلی، رسانه‌های گروهی و دانشگاهیان مشورت می‌کنند و ارتباطات مردمی قابل توجهی دارند. اعضای سازمان امنیت و همکاری اروپا تقریباً هر روز به منطقه جدایی طلب اوستیای جنوبی و هر ماه به آبخازیا سفر می‌کنند. اعضای هیأت در هر دو منطقه تماس‌های مداومی با رهبران



داشته‌اند و با مقامات با نفوذ جمهوری فدراتیو اوستیای شمالی - آلتایا در درون روسیه نیز در تماس هستند.

رییس هیأت (مقامی که اخیراً به طور متوالی سفرای بسیار توانای آلمانی عهده دار آن شده‌اند) به گونه‌ای منظم از اختیارات وسیع خود برای طرح‌هایی در محدوده برنامه پاسداری از صلح استفاده کرده است. او علاوه بر فعالیت در گرجستان، به طور منظم برای مشورت به مسکو سفر می‌کند و عضو کمیسیون کنترل چهار جانبه برای اوستیای جنوبی است. سازمان امنیت و همکاری اروپا همچنین در جلسات مذاکره پراکنده بین‌المللی و تحت هدایت سازمان ملل در مورد معمای آبخازیا شرکت می‌کند.

همه مداخلات خارجی در مجموع باعث شده هیأت گستره‌ای وسیع برای برخورد با مسایل متعدد مربوط به گرجستان در اختیار داشته باشد. بی‌تردید این هیأت تماس‌های میان طرفین درگیری در اوستیای جنوبی را تسهیل کرده و نقض حقوق بشر در آبخازیا را در برنامه کار بین‌المللی قرار داده است. اگر چه روسیه تنها بازیگری است که توان تغییر محتوا و جهت مذاکرات را دارد، اما این هیأت به یک عضو پذیرفته شده در همه تلاش‌های دیپلماتیک دو جانبه و چند جانبه مربوطه تبدیل شده است. این هیأت می‌تواند تا حدی مفید باشد، اما نقش مستقل تعیین‌کننده‌ای ندارد چون بدون فشار زیاد روسیه حکومت‌های جدایی طلب تمایلی ندارند با پذیرش تبعیت از حاکمیت گرجستان خود را نابود سازند.

هیأت سازمان امنیت و همکاری اروپا در قره‌باغ کوهستانی هنوز باید نقش پایداری در طرح و بررسی مناقشه پیدا کند، چون عملیات اصلی به جای آن که در ارمنستان و آذربایجان باشد، همچنان در پیرامون دیپلماسی چندجانبه در ستاد سازمان امنیت و همکاری اروپا در وین و دیگر پایتخت‌های مهم [اروپایی] دور می‌زند. با این حال این هیأت توانسته است با تماس با مقامات سه حکومت درگیر (آذربایجان، ارمنستان و شورشیان ارمنی در قره‌باغ کوهستانی) اوضاع را بهبود بخشد.

### آینده قفقاز

تا هنگامی که روسیه یکپارچگی درونی خود را حفظ کند می‌تواند از نظر سیاسی و نظامی در قفقاز تسلط داشته باشد. سه دولت قفقاز احتمالاً حق حاکمیت رسمی خود را حفظ خواهند کرد، به مجموعه‌ای از سیاست‌های داخلی شکل می‌دهند و روابط بین‌المللی وسیعی را با

یکدیگر و با غرب برقرار می‌سازند. با این حال، طرح شوارنادازه در ۲۸ فوریه ۱۹۹۶ برای توسعه همکاری‌های نزدیک میان این سه کشور و به طور جمعی با سه کشور همسایه ایران، روسیه و ترکیه اکنون با توجه به خصومت‌های محلی، فشار سنگین روسیه، و فقدان هر گونه فشار متقابل از سوی ایران و ترکیه خاموش شده است. با این حال در ۳ ژوئن ۱۹۹۶ یلتسین توانست با روسای سه دولت قفقاز و سران همه واحدهای سیاسی قفقاز (شمالی) در درون فدراسیون روسیه (بدون شرکت ایران و ترکیه) در شهر روسی کیسلوودسک (Kislovodsk) دیدار کند و بر برتری و تسلط تلویحی روسیه و نقش پاسداری از صلح آشکار آن تأکید ورزد. با این حال، آنها یک موجودیت مشترک برای حمایت از ادعاهای منطقه‌ای خود تشکیل نخواهند داد و هیچیک به تنهایی توانایی مقاومت در برابر برتری غیر رسمی روسیه را که هم به صورت دو جانبه و هم از طریق کشورهای مستقل مشترک‌المنافع اعمال می‌شود ندارند.

در حالی که رهبران گرجستان در سال ۱۹۹۲ شجاعانه به دیپلمات‌های خارجی می‌گفتند که تمایل دارند برای تحقق اهداف منطقی و مشترک بر پایه احترام دو جانبه با مسکو همکاری کنند، خط مشی اخیر آنها کاملاً متفاوت است. اکنون آنها می‌پذیرند که کشورشان به شدت تابع تصمیمات ژئوپولیتیکی روسیه است. فقط امیدوارند که رهبران خردمند روسیه تشخیص دهند که بهتر است علایق درازمدت مسکو از طریق یک گرجستان وفادار که با آن با احترام رفتار شده، تأمین شود تا گرجستان برافروخته‌ای که مجبور شده در برابر دستورهای روسیه سر تعظیم فرود آورد.

ارمنستان نیز در وضعیت مشابهی قرار دارد، اما احتمالاً تمایل آن به اتخاذ چنین خط مشی‌ای از سوی روسیه شدیدتر از گرجستان است. این رفتار ریشه در آرزوی تاریخی ارمنستان به جلب حمایت روسیه مسیحی و همچنین نیاز این کشور به غلبه بر انزوای نسبی خود در یک منطقه مسلمان نشین سرچشمه می‌گیرد. به علاوه، ارمنستان به عنوان کشوری با مشکلات نظامی به حمایت و پشتیبانی نیروهای نظامی عظیم روسیه (با وجود آشفتگی کنونی آن) نیازمند است.

به نظر می‌رسد آذربایجان هنوز به این نتیجه‌گیری در مورد پیوندهای خود با روسیه نرسیده باشد، شاید به این علت که هنوز در حال بررسی پیوند با ایران و ترکیه است. اما به احتمال زیاد آذربایجان هم در نهایت به موقعیتی مشابه همسایگانش خواهد رسید. چون ضعیف‌تر از آن است که بتواند به تنهایی در برابر اهرم‌های اقتصادی و مالی روسیه (به خصوص

در زمینه نفت) مقاومت کند. آذربایجان نمی‌تواند خود را به ایران وابسته سازد، حمایت سیاسی ترکیه هم با توجه به ضعف این کشور تعیین کننده نیست.

نتیجه‌گیری این است که هیچ نیروی محلی یا خارجی وجود ندارد تا ثبات قفقاز، ادعاهای استقلال طلبانه، و جریانات همکاری ناشی از جهت‌گیری‌های ژئوپولیتیکی قدرت‌های عمده غربی را سبب شود. با وجودی که دولت‌های غربی ممکن است اولویت‌های خود را در تحولات منطقه‌ای داشته باشند، به طور کلی هیچ‌گونه منافع حیاتی را در آنجا مشخص نکرده‌اند. بنابراین، هیچ دولتی به اندازه کافی در مورد این مسأله حساس نبوده است که آن را به عنوان موضوع مطرح در مناسبات خود با مسکو به کار برد و برای جلوگیری از شکل‌گیری مجدد حوزه نفوذ مسکو در قفقاز بکوشد. در واقع، با توجه به رویکرد مصالحه‌آمیز و ملایم غرب در برابر مسکو در سال ۱۹۹۵ در مورد معامله آذری‌ها [با شرکت‌های غربی] که براساس آن نفت از منطقه دریای خزر از طریق یک خط لوله از روسیه به اروپا منتقل می‌شود، به نظر می‌رسد که غرب چنین حوزه نفوذی را در مورد روسیه می‌پذیرد. بنابراین با توجه به فقدان قدرت محلی و نیز مصالحه غرب، آینده قفقاز اساساً وابسته به این خواهد بود که در سال‌های آینده چه سیاستمدارانی رهبری روسیه را بر عهده گیرند و چه سیاست‌هایی را در برابر «خارج نزدیک و دور» اتخاذ کنند.

رویکرد نسبتاً سلطه طلبانه روسیه در مورد قفقاز نباید در غرب به عنوان مقدمه یک سیاست خارجی ستیزه جویانه در مسکو نسبت به غرب یا تمایل به تشکیل مجدد اتحاد شوروی در یک شکل دیگر تعبیر شود. بلکه مسأله صرفاً پیشینه تاریخی حضور روسیه در قفقاز است این سابقه آن چنان طولانی است که مسکو نمی‌تواند از دخالت قدرتمندانه در این منطقه خود را کنار بکشد. براساس نحوه تفکر روسیه، عدم ثبات در قفقاز، همراه با دشواری‌هایی که در قفقاز خود روسیه وجود دارد، کرملین را وادار می‌سازد تا به ویژه در طول مرز شوروی سابق با ایران و ترکیه ادعای برتری داشته باشد. سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا در منطقه‌ای که یک قدرت بزرگ محلی در آن مسلط است، تنها می‌توانند فعالیت‌های محدود اما مفیدی داشته باشند.

آمریکا، در کنار جامعه اروپا، تلاش کرده است تا سیاستی را به کار گیرد که پایداری هر یک از دولت‌های قفقاز و ثبات کل منطقه را افزایش دهد، بدون این که برتری و تسلط آشکار روسیه را به چالش کشد و یا برای خود آمریکا تعهدات سیاسی ایجاد کند. به نظر می‌رسد این سیاست

در این هنگام کاملاً درست بوده است. اگر مسکو زمانی ادعای حوزه نفوذی بسیار وسیع تر را مطرح کرد لازم است آنچه ایالات متحده انجام می‌دهد براساس شرایط کلی و همه جانبه روابط ایالات متحده و جامعه اروپا با مسکو و نه فقط به اعتبار یک وضعیت خاص در قفقاز تعیین شود. واقعیت‌های سیاست بین‌الملل به خوبی نشان می‌دهد سه دولت قفقاز هرگز «عدالتی» را که مردم آنان استحقاق دارند، به دست نخواهند آورد و این همان سرنوشتی است که برای کردها، بوسنیایی‌ها و بسیاری از ملیت‌های دیگر رقم خورده است.

### یادداشت‌ها

<sup>۱۱</sup> این مقاله ترجمه‌ای است از:

David E. Mark, "Eurasia letter: Russia and the New Transcaucasus", *Foreign Policy*, 105 (Winter 1996-7) : 148-59.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی